

دبیر کمیته کردستان محمد آسنگران
Tel: 00491635112025
E-mail: moasangaran@googlemail.com

مسئول ارتباطات شهرهای کردستان عبدال گلپریان
Tel: 00358 405758250
E-mail: abdolgolparian1@gmail.com

ایسکرا

۶۰۲

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

www.iskraa.net

نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

www.m-hekmat.com

چهارشنبه ها منتشر میشود

۳۰ آذر ۱۳۹۰، ۲۱ دسامبر ۲۰۱۱

سرمدین: عبدال گلپریان

سلمان رشدی، ریچارد داو کینز، تسلیمه نسرین و ... مشمول سانسور رسانه های فارسی زبان

متهم در جایگاه قاضی! درباره بحران اخیر در حزب "حکمتیست"



مینا احدی

۲۰۱۱ نامہ مشترکی به امضا
سلمان رشدی، تسلیمه نسرین،
ریچارد داو کینز فریم نمازی،
صفحه ۶

در آذربایجان یک نویسنده سرشناس با فتوای لنگرانی و به همت تروریستهای اسلامی به قتل میرسد. رافق تقی منتقد اسلام و اسلام سیاسی و مخالف حکومت اسلامی ایران بود. او را کشتند و بهمیدگر پیام شادباش فرستادند که "سلمان رشدی آذربایجان را کشتیم".

سلمان رشدی از طریق ما در جریان جزئیات این پرونده قرار گرفت و در تاریخ ۵ دسامبر

پاراگرافهای این نوشته سرشار از انبوهی عبارات درباره نقد محفلیسیم، اهمیت قانون و حزب و اصول سازمانی، شفافیت و علنیت و نقد پنهانکاری و اشاره به بندهای مختلف اسناد سازمانی و غیره است که تماما بعنوان تذکر باید به خود او و جمع طرفدار وی اعلام شود که طی اطلاعیه ای اکثریت ارگانی که خود نیز عضوان هستند را بی صلاحیت اعلام میکنند و خود را رهبر "قانونی" حزب معرفی کرده است. زمانی که طبق موازین اساسنامه ای خود این حزب دفتر

صفحه ۲



فاتح بهرامی

بدنبال کودتای اقلیت دفتر سیاسی حزب حکمتیست، کورش مدرسی در نوشته ای با عنوان "حزب حکمتیست یک دفتر سیاسی

نوشته کورش مدرسی تماما نعل وارونه است. جملات و

مبارزه طبقاتی: پرولتاریا و بورژوازی

تاریخ کلیه جوامع تاکنونی تاریخ مبارزه و کشمکش طبقاتی است. جدالی بی وقفه، گاه آشکار و گاه پنهان، میان طبقات استثمارگر و استثمار شونده، ستمگر و تحت ستم در ادوار و جوامع مختلف در جریان بوده است. این جدال طبقاتی است که منشاء اصلی تحول و تغییر در جامعه است.

مبارزه طبقاتی: پرولتاریا و بورژوازی، بند سوم از بخش یکم تحت عنوان "بنیادهای اجتماعی و فکری" از برنامه یک دنیای بهتر است که در شماره قبل رؤس بنیادهای اجتماعی و فکری برنامه منتشر شد.
ایسکرا

کمونیسم کارگری اما فرقه مصلحین خیالپرداز و قهرمانان مشتاق نجات بشریت نیست. جامعه کمونیستی الگو و نسخه ای ساخته و پرداخته ذهن خردمندانی خیراندیش نیست. کمونیسم کارگری جنبشی است که از بطن خود جامعه سرمایه داری معاصر برمیخیزد و افق و آرمانها و اعتراض بخش عظیمی از همین جامعه را منعکس میکند.

صفحه ۸

ساکنین اردوگاه اشرف باید به یک کشور ثالث و امن منتقل شوند!

ایم راه حل فوری برای نجات افراد مستقر در این کمپ برسمیت شناختن حق پناهندگی آنها و انتقال آنها به یک کشور ثالث است. این

صفحه ۷

و نباید اجازه داد که جان مخالفین جمهوری اسلامی دستمایه سازش ها و توافقات ضد انسانی دول ارتجاعی در منطقه قرار گیرد. همچنانکه ما تا کنون تاکید کرده

با نزدیک شدن پایان مهلت دولت عراق برای بستن اردوگاه اشرف، جان زندگی ۳۴۰۰ نفر افراد مستقر در این اردوگاه در معرض خطر است. از این فاجعه انسانی باید جلوگیری کرد

اطلاعیه در مورد بحران حزب "حکمتیست"

صفحه ۵	عبدال گلپریان	در مورد اردوگاه اشرف /	صفحه ۷
در صفحه ۸			
درگیری مردم با ماموران رژیم در نقده			
انتقال رمضان سعیدی به سلول انفرادی زندان رجایی شهر			
مرگ مادری به هنگام زایمان در میروان به دلیل بی توجهی کادر پزشکی بیمارستان			

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

متمم در جایگاه قاضی!...

از صفحه ۱

غیر سیاسی و عقبنانده،
...

اگر تئوری کورش مدرسی در این نوشته بطور واقعی و کامل در این حزب جاری بشود خطرات جدی در کمین آنهاست که نکات فوق فقط بخشی از نتایج آنست، و این نه فقط این حزب را نابود میکند بلکه کلاً ضربه ای به کمونیسم و چپ وارد میکند. اما این تئوری چیست و چرا این نتایج را دارد؟

صورت مساله ای که از جانب کورش مدرسی و در اطلاعیه اقلیت دفتر سیاسی اشاره شده اینست که هیات دائم فعلی یک "پلاتفرم سیاسی عملی" تصویب کرده و سپس به تصویب اکثریت دفتر سیاسی هم رسیده است و یک اقلیت ۵ نفره از دفتر سیاسی با آن مخالف بوده اند و آنرا مغایر با مصوبات قبلی حزب میدانند. بطور مشخص اشاره میکنند که این سند مغایر با سند اولویتهای مصوب پلنوم ۱۵ است. آنها اعلام میکنند که اکثریت دفتر سیاسی حق تصویب این سند را نداشته و کار غیر قانونی انجام داده است و چون اقلیت ۵ نفره پایبند به آن مصوبات است خود را رهبری قانونی حزب خوانده اند و اکثریت را خلع صلاحیت کردند و آنرا به تشکیلات و جامعه اعلام کردند.

کل این دعوا بر سر مغایرت با عدم مغایرت دو سند است. بنابراین سوال این میشود که برای حل این اختلاف چکار باید کرد و پاسخ حقوقی و اساسنامه ای درباره مرجع حل اختلاف چیست؟ واضح است که پلنوم بنا به قوانین این حزب، هم بدلیل اینکه ارگان بالاتر دفتر سیاسی است و هم بخاطر اینکه سند پلنوم ۱۵ را تصویب کرده است، مرجع حل این اختلاف است. اما پلنوم فراخوان ندادند و بجای آن دست به اقدام مذکور زدند. دبیر کمیته مرکزی بر اساس اختیاراتی که در سند مربوط به طرح رهبری حزب در پلنوم ۲۲ تصویب شده وظیفه اش اینست که از طرف پلنوم بطور مستقل به کار دفتر سیاسی ناظر باشد و میتواند فراخوان برگزاری پلنوم بدهد. دبیر کمیته مرکزی نیز آنطور که در نوشته جناح اکثریت اشاره شده با نظرات اقلیت

موافق بوده است، و بهمین دلیل چند روز قبل طی نامه ای پلنوم را فراخوان میدهد، اما امروز حرفش را پس میگیرد و طی نامه ای فراخوان به کنگره میدهد که جزو اختیارات و وظایف وی نیست. بهرحال معلوم نیست که چرا حزب و قانون و اساسنامه و حزبیت و تمام آنچه کورش مدرسی به آن قسم میخورد را مبنا نگرفتند و از رفتن به پلنوم سر باز زدند؟ جالب اینست که بدنیاال کودتای محفل اقلیت، دو حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان نیز برای حل بحران پیشنهاد توقف فعالیت و برگزاری کنگره را مطرح کرده اند. و جالبتر اینکه محفل اقلیت اعلام کرده است که پیشنهاد "مسئولانه" این دو حزب را میپذیرد، یکی باید پرتقال فروش را پیدا کند! حزب کمونیست کارگری عراق ۷ سال پیش نیز در یک اقدام عجیب بلافاصله پس از انشعاب ۲۰۰۴ ناگهان در یک اطلاعیه حمایت خود را از آنها اعلام کرد، و تنها به کسی دلایل فاصله خود از حزب کمونیست کارگری ایران را توضیح ندادند بلکه حتی دلایل سیاسی آن انشعاب و مباحثات ما را از کادریهای خود مخفی کردند. امروز هم در یک حرکت "مسئولانه" تکراری فراخوان به چیزی داده است که کورش مدرسی و محفل طرفدار او خواهان آن هستند.

نوشته کورش مدرسی، پس از پایان "عملیات تسخیر حزب"، اساساً وظیفه اش اینست که متمم را جای قاضی بگذارد، رسوائی این محفل را تبدیل به اعتبار کند و اکثریت دفتر سیاسی را به خاطر بدل کند تا شاید زمینه را برای "جذب" تعدادی از اعضای کمیته مرکزی و کادرها فراهم کند. اما رسوائی این حرکت محفل کورش مدرسی آنقدر نمایان و آشکار است که تلاش زیرکانه او برای وارونه کردن حقایق را عبث کرده است. اما نکته مهمتر از نظر من معنی و عواقب تئوری و استدلال کورش مدرسی است که میتواند منجر به اتفاقات غیر منتظره و خطرناکی بشود. اکنون ببینیم این تئوری چیست.

تئوری خانخانی بجای تجزیه کمونیستی

در این قسمت دو نکته را روشن میکنم. اول اینکه ادعاهای کورش مدرسی درباره زیر سوال بردن

صلاحیت اکثریت دفتر سیاسی بی پایه و تماما پوچ است، و نکته دوم هم مربوط به دلایل وی درباره "قانونی" بودن اقلیت است، چیزی که از آن تئوری سازمانی از نوع خانخانی بیرون میاید. اساس آنچه که کورش مدرسی باشکال مختلف تکرار میکند در عبارات زیر آمده است:

"... این رفقا با این اقدام خود، اعلام کرده اند که تابع مقررات صریح حزبی نیستند، اعلام کرده اند که از زیر تنظیمات حزب خارج شده اند و از نظر مقررات حزبی اعلام کرده اند که از پست های خود استعفا داده اند. در نتیجه امروز ما دو دفتر سیاسی نداریم. یک دفتر سیاسی داریم که عده ای که تابع مقررات حزبی نیستند از آن استعفا داده اند. نمیشود هم خدا را داشت هم خرما را. نمیشود هم علیه حزب اقدام کرد و هم رهبران بود.

باقی مانده دفتر سیاسی منتخب پلنوم است که یابندی خود به اصول و موازین و شیوه کار های حزبی را اعلام کرده است و در پست هایشان مانده اند. بقیه رفته اند. هیچ ابهام مقرراتی و اساسنامه ای اینجا وجود ندارد. نه دو دفتر سیاسی داریم و نه دو جناح در یک دفتر سیاسی. بخشی از دفتر سیاسی عملاً عضویت خود در این نهاد را ملغی کردند. هیات دائم و آن بخش از دفتر سیاسی که از زیر تنظیمات حزب خارج شده اند نمیتوانند در توضیح حقانیت خود به مقررات و روش های مصوب حزب اتکا کنند؛ خود آنها این مقررات و روش ها را باطل اعلام کرده اند..."

(تاکید از اصل متن است)

کورش مدرسی میگوید چون سند اولویتهای هیات دائم مغایر با سند اولویتهای پلنوم ۱۵ است، بنابراین تصویب آن بمعنی زدن زیر مقررات حزبی است، بمعنی شدن از تنظیمات حزبی است، بمعنی استعفا از پستهای خود و استعفا از دفتر سیاسی است و حتی نمیتوانند به مقررات رجوع کنند، و آن ۵ نفر که رای مخالف داده اند و پایبند به سند پلنوم ۱۵ هستند همان دفتر سیاسی معتبر و قانونی هستند و ابهامی هم وجود ندارد. اما واقعیت این است که این حرفهای کورش مدرسی فقط با فتوای فرقه های

مذهبی و درویش قابل مقایسه است و ربطی به کمونیسم و تحزب آن ندارد. این استدلالات بلحاظ مقررات و چهارچوب حقوقی و اساسنامه ای بی پایه و تماما فاقد ارزش هستند. چرا؟

۱- قرار یا بند اساسنامه موبد ادعای کورش مدرسی چیست؟

آن بند اساسنامه ای که بصراحت اشاره کرده باشد که اگر ارگانی سندی تصویب کند که مغایر مصوبه یک ارگان بالاتر باشد آنگاه اعضای ارگان اولی مستعفی هستند و از زیر تنظیمات حزب خارج شده اند کجاست؟ اگر چنین قرار و بند اساسنامه ای در حزب حکمیتست بهمین صراحت وجود ندارد آنگاه این استدلال فقط توجیه یک حرکت غیر حزبی و محفلی است. بالاخره کورش مدرسی نیز میدانند که اساسنامه و مقررات را نمیشود باشکال مختلف تفسیر کرد، باید صریح و روشن باشد، و گر نه تفاسیر گوناگون فقط موجب تخریب یک سازمان میشود. اگر چنین بندی در اساسنامه موجود نباشد آنگاه صرفاً با تفسیر یک شخص مواجه هستیم که با تفسیر شخص دیگر متفاوت است، در اینصورت با اقدامی بر آن مترتب نیست یا اگر باشد فقط اقدامی متکی به زور و مناسبات و روشهای دیگری خارج از اصول سازمانی و اساسنامه ای میتواند باشد. بنابراین جدا از اینکه کورش مدرسی در این میان بلحاظ حقوقی اختیار و وظیفه ای ندارد اما تا به ادعاهای او راجع به سرنوشت پستها و عضویت آن اکثریت دفتر سیاسی و اعلام "استعفا"ی آنها برمیگردد باید خود را موظف بداند برای اثبات حرف خودش بند اساسنامه ای مربوطه را با همان صراحت نشان بدهد، در غیر اینصورت صرفاً یک فتوای زشت و غیر مسئولانه و آخوندی علیه مخالفین سیاسی خود صادر کرده است. حتی اگر چنین بند اساسنامه ای وجود داشته باشد آنگاه به نکته دوم میرسیم که مربوط به داور یا مرجع تشخیص است. اما قبل از بحث داور و مرجع تشخیص، یک نکته دیگری که مربوط به تفسیر از مقررات را باید توجه کرد. اکثریت دفتر سیاسی پلاتفرمی تصویب کرده است که حداکثر بر سر مغایرت و عدم

سیاسی در غیاب جلسات پلنوم کمیته مرکزی و کنگره تنها ارگان رهبری حزب است آنگاه اقلیت این ارگان اکثریت آنرا با یک نامه فاقد اعتبار اعلام میکند و خود را رهبر میخواند. اسم این حرکت بدون هیچ تفسیری کودتا است. و کسانی که کودتا کرده اند و آشکارا و بر اساس تمام اسناد سازمانی این حزب کوچکترین اختیار و حقوقی برای این حرکت خود ندارند از طرف کورش مدرسی تنها مرجع معتبر حزبی خوانده میشوند و برای آن تئوری میترشد. این تئوری که پائینتر آنرا توضیح میدهم اما آنقدر زمخت در مقابل آن قسم خوردنها به قانون و تحزب و اصول مصوب خودشان قرار میگیرد که تنها کورش مدرسی را در یک مخصصه جدی قرار میدهد، بلکه نقش او در سازماندهی قدم بقدم این حرکت را جلو چشم همه میگیرد. وارونگی بحث کورش مدرسی دقیقاً معادل اینست که متمم در جایگاه قاضی جلوس کند و مجری اعمالی که آنرا قانون میخواند نیز بشود.

آنچه اتفاق افتاده عملاً بمعنی انشعاب اقلیت مذکور است، منتها بجای انشعاب اعلام کرده اند که حزب در اختیار آنهاست و اکثریت دفتر سیاسی کاره ای نیست. اما بحث کورش مدرسی عواقب و نتایج بسیار مخربی دارد که چند مورد آن عبارتند از:

- ۱- تئوری او نه فقط دامن زدن به یک محفلیسم منحط در حزب است و آنرا فرموله نیز میکند بلکه مناسبات خانخانی در حزب را جانشین تحزب کمونیستی میکند،
- ۲- این تئوری ارگان دفتر سیاسی و کل اصول سازمانی مناسبات مابین ارگانهای آن حزب را بی اعتبار میکند،
- ۳- فرهنگ قلدری و فرصت طلبی و نتایج ناگوار ناشی از اینها را به حزبشان تحمیل میکند،
- ۴- بحث و جدل سیاسی و مبارزه نظری برای رفع اختلافات سیاسی جای خود را میدهد به اتهام زنی، روآوری به تصفیه تشکیلاتی، مسابقه برای در اختیار گرفتن امکانات حزبی و پارگیری از طرق

متمم در جایگاه قاضی!...

از صفحه ۲

مغایرت آن با سند دیگری اختلاف نظر وجود دارد. این اکثریت اعضای دفتر سیاسی مثلا از يك قرار تشکیلاتی معین سرپیچی نکرده اند (کوروش مدرسی در نامه اش به چنین چیزی اشاره نکرده)، و یا عدم اعتبار ارگان بالاتر را اعلام نکرده اند، بنابراین صرفا يك "تعدد نظر" درباره دو تا سند وجود دارد. بنابراین معلوم نیست فتوای مربوط به اینکه این جمع خود استعفا داده اند و رفته اند و امثالهم چه مبنائی دارد. اینها مانور سیاسی نام دارد، ربطی به مبانی حقوقی و اساسنامه ای ندارند. اینها هم باید اشاره کنم که این "تعدد نظر" که البته خیلی مایه افتخار ایشان و حتی جزو هویتشان شده است، خود یکی از عوامل ایجاد بحران امروز است.

۲- داور و مرجع تشخیص کیست؟

اکثریت دفتر سیاسی گفته اند که آن دو سند با هم مغایرتی ندارند، اقلیت و کوروش مدرسی هم میگویند مغایرت است، اکنون سوال اینست که داور کیست؟ مرجع تشخیص این مغایرت کیست و کدام ارگان است؟ این مهمترین و پایه ای ترین نکته ای است که معضل و بحران کنونی را بلحاظ حقوقی جواب میدهد و قابل تفسیر هم نیست، هرچند از جنبه سیاسی حل این بحران در گرو چیز دیگری است که در انتها به آن اشاره میکنم. بعید میدانم که کوروش مدرسی یا هر فرد دیگری در آن حزب بتواند بجز این پاسخی بدهد که داور و یا مرجع معتبر تشخیص يك چنین اختلافی همان پلنوم است زیرا صورت مساله اساسا بر سر اختلاف يك سند مصوب دفتر سیاسی با مصوبه پلنوم است. (کنگره نیز میتواند درباره مساله مغایرت تصمیم بگیرد زیرا ارگان بالاتر از پلنوم است، اما اینجا پلنوم مبیاید معضل را حل کند زیرا دفتر سیاسی منتخب پلنوم است و يك سر دعوا بر سر قانونیت دفتر سیاسی است.) کلا ارزش حقوقی حرف آن کس که میگوید مغایرت است و آنکه میگوید مغایرت نیست یکسان است، زیرا دو نظر متفاوت درباره يك موضوع است. اما سوال اینست که چرا و چگونه

طرفداران "مغایرت است" تبدیل شده اند به قاضی و مجری قانون؟! کوروش مدرسی پاسخ همین را نیز اینطور میدهد که "خاطی را اول میگیرند و خلع سلاح میکنند بعد به محکمه میبرند. بعد از اینکه شورش خوابانده شد است که پلنوم و کنگره میتواند این سیاست دفتر سیاسی را بررسی کند و به شکایت احتمالی هر کس و از جمله هر کدام از این رفقا رسیدگی نماید." واقعا تماشائی است! اقلیت ۵ نفره را جای دولت بورژوائی گذاشته است که قاضی و پاسبان و مجری قانون همگی در آن جمعند! این ۵ نفر که خود از جلسه ارگانشان قهر کرده اند و رفته اند بیرون، هم قاضی اند که "خاطی" را میبشناسند و هم خلع سلاح میکنند (در اینجا یعنی با توطئه سایتها را از دست اکثریت درمیآورد!) و هم مجری قانون است، که اکثریت را از قدرت ساقط کرده است! این گرچه مالیخولیاست اما کوروش مدرسی در يك "عملیات متهورانه" کل این ماجرا را سازمان داده است. اما کسی نیست بپرسد چرا شما "خاطی" نیستی؟ در يك حزب سیاسی چه خطائی بزرگتر و بدتر از زدن زیر تمام مقررات و سپس اعلام خلع صلاحیت اکثریت توسط يك اقلیت است؟ کدام ارگان و مقررات این حزب وظیفه قاضی و مجری حکم را به شما و اقلیت دفتر سیاسی داده است؟ با روشی که در همان مناسبات بورژوائی وجود دارد دست به کودتا زده اند و بعد بعنوان قاضی تازه آدرس محکمه را میدهند! آیا حزی که روی این مناسبات بنا شود قیافه اش ناآشناست؟

اما يك نکته دیگر هم درباره تفسیر مقررات در متن این دعوای مربوط به مغایرت اسناد مورد مناقشه باید اشاره کرد. ممکن است گفته شود که مثلا مغایرت یا تشابه دو سند معین قابل فهم است و هر کس میتواند ببیند که مثلا فلان بند در اولی نبوده و در دومی هست و برعکس. مثلا اگر بندی اضافه شده باشد در اینصورت سند جدید از اولی "فاتر" رفته و اگر بندی حذف شده باشد سیاستی را خط زده است و امثال اینها. پاسخ به چنین سوالات و بهانه هائی باز هم فقط ارگان

مربوطه است و نه هیچ فرد و افرادی خارج از جلسه آن ارگان. دلیل؟ بخاطر اینکه این نوع بحث مربوط به تفسیر سیاست و اختلاف بر سر آن است و اختلافات در نهایت سیاسی است. خود کوروش مدرسی میگوید ما حزب تعدد نظر هستیم و هیچ نظری به سیاست بدل نمیشود مگر اینکه تصویب شود یا نتایج سیاسی آن تصویب شود، در اینصورت من درباره سوال فوق پاسخم اینست که همین دو نظر زمانی به سیاست بدل میشود که ارگانی آنرا تصویب کند. اگر اکثریت نظرش اینست که این سند مغایر سند قبلی نیست و اقلیت آنرا مغایر میدانند، اینها همان تعدد نظراتی هستند که راجع به این سند مصوب هیات دائم بروز کرده است، مادام که ارگانی به مغایرت آن دو سند با هم مهر تائید زده باشد حرفهای افراد درباره آنها ارزش حقوقی ندارد. این مقررات و اساسنامه است، یعنی رای پلنوم میتواند معلوم کند که این دو سند مغایر هستند یا نه. ممکن است بطور واقعی مغایر باشند و ادعای اقلیت درست باشد اما مادام که اکثریت آنرا مغایر نمیداند فقط پلنوم یا کنگره میتواند رای بدهد که مغایرتی در کار هست یا نه، فرد یا افرادی نمیتوانند حکم بدهند. در غیر اینصورت و تا جلسه پلنوم هر ادعائی میتواند يك نظر سیاسی باشد و فاقد اعتبار حقوقی و اساسنامه ای است. من بعید میدانم که کوروش مدرسی اینها را نداند، بحث بر سر فهم اساسنامه نیست، اشاره ای به آن خواهم کرد و ایشان و اطرافیان او بر خلاف تمام گرد و خاکی که درباره جایگاه نظر و مصوبه و امثالهم میکنند، و گویا فقط خاصیت ارباب سیاسی برایشان دارد، پاسخ يك اختلاف سیاسی را با يك کودتای آشکار و علنی داده اند. خود این استیصال سیاسی این طیف را تمام قد نشان میدهد.

دو نکته فوق بدون هیچ تفسیری اثبات میکند که ادعاهای کوروش مدرسی و کل تئوری ای که برای عدم صلاحیت اکثریت دفتر سیاسی بافته است پوچ و بی اساس است و در عین حال زیر پا گذاشتن بدیهی ترین اصول و پرنسیپ و مقرراتی است که

جمله به جمله نوشته او به آن قسم میخورد. اما تئوری او که از یکطرف اعلام خلع صلاحیت اکثریت دفتر سیاسی و از جانب دیگر اعلام قانونیت جمع ۵ نفره بعنوان ارگان دفتر سیاسی را از آن نتیجه گرفته است، دقیقا يك تئوری برای اداره تشکیلات به شیوه خانخانی است و عشایری است!

اگر این تئوری واقعا در این حزب تماما بکار گرفته شود و جاری شود، آنگاه هر چهار پنج نفری میتواند اعلام کنند که آنها دفتر سیاسی هستند و بقیه صلاحیت ندارند و بعنوان رهبری خودگمارده سازمانشان با بقیه سخن بگویند، یارگیری کنند و این کمیته و آن نهاد را در دست بگیرند و نامه های بیعت جمع آوری کنند! با تئوری کوروش مدرسی آیا واقعا مانعی بر سر اینکار وجود دارد؟ چرا بهمان روش گروه اقلیت ۵ نفره مورد حمایت کوروش مدرسی نمیشود ۵ نفر دیگری هم کار مشابهی بکنند؟ مگر در این سیستم برای ردیف کردن چند اتهام به بقیه و اعلام کردن خود بعنوان "پاییند" به مصوبات لازم است کسی زحمتی بکشد؟ مگر کار این گروه ۵ نفره به سند و قرار مصوبی اتکا داشته است که دیگران نیاز به آن پیدا کنند؟ اگر معیار گفتن این باشد که من نماینده و پایبند به مصوبات حزم و شما نیستید، اگر معیار گفتن این باشد که نظرات من خط حزب است و مال شما نیست و لذا من صلاحیت رهبری دارم و شما آن صلاحیت را ندارید، آنگاه دلیلی دارد که این خانخانی نه فقط در دفتر سیاسی بلکه در کمیته مرکزی و سایر کمیته ها و ارگانهای دیگر نیز جاری نشود و جا باز نکند و پراتیک نشود؟

اگر چنین تئوریهائی به معیار بدل شود و زیرپا نهادن بدیهی ترین اصول سازمانی به نرم بدل شود آنگاه بقیه هم خود را ناچار میبینند که دست به همین متد و روشها ببرند. و نیاز به گفتن ندارد که پراتیک با چنین متدی تبعات ویژه و متناسب با خود را دارد که بالاتر به برخی نتایج آن اشاره کردم، از جمله اینکه جای تحزب را يك محفلیسم منحط میگیرد، اعتبار و ارزشی برای ارگانهای حزبی نمیماند، اپورتونیسم و فرهنگ قلدری و عقبمانده ابزار پیشبرد مقاصد سیاسی و سازمانی

میشود، بحث و مبارزه نظری برای رفع اختلافات سیاسی جایش را به اتهام زنی و تصفیه تشکیلاتی میدهد، انواع و اقسام روشهای عقبمانده و غیر سیاسی برای یارگیری و نیرو جمع کردن باب میشود، و در يك کلام چنین سازمانی به محل تاخت و تاز جمعهای بدل میشود که برای حذف همدیگر جز قلدری راهی نمیشناسند، و عده ای هم لابد سرخورده میشوند و ول میکنند. نباید اجازه داد که چنین سازمانی نام کمونیست و حکمت بر خود بگذارد، و لذا اعضا و کادرهائی که در این حزب خود را کمونیست میدانند باید جلو این منتالیتی بایستند و اجازه ندهند این خانخانی مهرش را بر مناسبات درون حزبی آنها بزند.

چرا حزب "حکمتیست" سر از اینجا در آورد؟

بحران امروز این حزب از جنس اختلافات سیاسی دو جناح يك حزب نیست که حداکثر به يك انشعاب بیانجامد. اگر جنبه تشکیلاتی این بحران تعمیق بشود ظرفیت اینها دارد که يك تراژدی بسازد، و نباید بگذارد چنین اتفاقی بیفتد. این بحران همچنین صرفا اتفاقات این روند آخر یعنی اختلاف بر سر دو سند مذکور و عملیات اقلیت دفتر سیاسی نیست بلکه این اتفاق اخیر محصول يك بحران عمیقتر و شکل بروز نهائی آن است. این بحران اساسا محصول ورشکستگی سیاسی خط کوروش مدرسی و همراهی و عدم مقابله جدی جناح مقابل با سیاستهای است که از همان منشور سرنگونی تا امروز مهر خود را به حزبشان کوید. بحث تعدد نظر و وحدت عمل که امروز حتی دو طرف به آن هم تاکید میکنند ولی معضلات آنرا هم اشاره میکنند برای این اختراع شد که کسانی را که با جنبه های مختلف نظرات سیاسی کوروش مدرسی مشکل داشتند دورهم نگاه دارد اما به بن بست رسید. آنچه از دور قابل مشاهده بود حاکی از بروز تدریجی اختلاف افراد رهبری حزبشان با سیاستهای کوروش مدرسی بود. از همان زمان قبل از انشعاب و در متن اختلافات پس از پلنوم ۱۶ حزب کمونیست کارگری معلوم بود که تعداد زیادی از رهبری

مهم در جایگاه قاضی!...

از صفحه ۳

امروز این حزب با همان نظرات کورش مدرسی در آزمون موافق نبودند، اما وضع طوری پیش رفت که بدنبال انشعاب حتی بنای حزب روی منشور سرنگونی ساخته شد که بحثهای قبل از انشعاب را در قالب دیگری فرموله میکرد. نقد به همین منشور سرنگونی از جانب افراد مختلفی در درون این حزب نقطه شروع آن اختلافاتی بود که بتدریج بروز میکرد. کار بجائی رسید که رهبری امروز این حزب با کورش مدرسی بعنوان لیبر مشکل پیدا کرد و مجبور شدند طرح لیبر را البته با بهانه اوضاع سیاسی ایران کنار بگذارند. اما این يك عقب نشینی تاکتیکی از جانب کورش مدرسی بود که مشابه آنرا بدنبال پلنوم ۱۸ قبل از انشعاب دیده بودیم. تعداد قابل توجهی از کادرهای قدیمی این حزب چند سال قبل جدا شدند. امروز از طریق اسنادی که منتشر شده متوجه میشویم که بخشی از رهبری این حزب تاکید میکنند که چهار سال گذشته این حزب راست بوده، و روی خط منصور حکمت نبوده است. از آن طرف کورش مدرسی از رهبری حزب کناره گرفت اما بلافاصله از یکسو از بیرون رهبری شروع کرد به طرح سیاستهای انحلال طلبانه و انتقادهایی از حزب که کل موجودیت حزب را زیر سوال میبرد، عین کاری که با حزب کمونیست کارگری کرد در مدت کوتاهی بعد از کناره چهارم حزب. و از سوی دیگر نامه نگاریهای متعدد با افراد و ارگانهای رهبری حزب و میج گیری در جزئی ترین امور تشکیلاتی که خود او بخشی از این نامه ها را منتشر کرده است. بهمین دلیل پراتیک امروز کورش مدرسی در حزب حکمتیست بدنبال کناره گیری او از رهبری حزب برای ما قابل پیش بینی بود.

در چند سال اخیر موقعیت کورش مدرسی در این حزب او را در يك شرایط دشوار سیاسی قرار داد که تحمل آن برای خود وی و طرفدارانش ساده نبود. اجزای این موقعیت در کلی ترین شکلی که از دور قابل مشاهده است عبارتند از:

ساکت باشد. این مساله حتی امروز در متن نوشته اخیرش تاکید میشود تا به یاد همه بیاورد که آن "نفرت" يك اهرم "اتحاد" آنها بوده است. خاصیت این حزب نفرت بودن طبعاً در متن اختلافات درونی این حزب اهمیتش برای او مثل چماقی است که به سر منتقد نظراتش در آن حزب فرود آید. در کنار این نفرت پراکنی يك سپر دیگر او در مقابل منتقدینش سرکوفت زدن به اعضای کمیته کردستان است که باشکال پیچیده صورت گرفته و بحث آن مفصل است. خلاصه از یکسو خط سیاسی سیال و راست او به بن بست میرسد و از سوی دیگر وضعیتی که در اثر این بن بست به حزبش تحمیل میشود مسئولیتش را تلاش میکند به گردن رهبری موجود بیندازد و این بدی میرسد که بویژه پس از کناره گیری موجودیت این حزب را بنحوی زیر سوال ببرد و به بحث کارگر و "پرولتاری صنعتی" آویزان شود که بعید است حتی طرفداران او به شان نزول این بحثها و بی ربطی آن به امر او آگاه نباشند!

اما به بن بست رسیدن خط کورش مدرسی در عرصه سیاست اساساً خود را در انزوای سیاسی و بی خاصیت شدن این حزب نشان میدهد. جدا از اینکه او در نامه های منتشره تلاش میکند که کل این انزوا را به پای بی عملی و بی امری رهبری منتخب در دوره اخیر بگذارد و تاریخ آنرا از زمان کناره گیری خود اعلام کند، اما شروع مقاومت در برابر نظرات او و طرح مباحثی درباره راست بودن این حزب و بی ربطی آن به خط منصور حکمت در حزبش نشان میدهد که تلاش او برای تعریف مقصر عبث است. معنی این انزوا هم فقط محدود به سیاستهای نیست که از یکطرف این حزب را خانه نشین کرد و از درگیر شدن در حرکتها اعتراضی باز داشت که مورد برجسته آن کل حرکت توده مردم معترض در انقلاب ۸۸ را به جیب موسوی ریخت، هرچند اینها يك جنبه مهم منزوی شدن این حزب است. بلکه از سوی دیگر موقعیت این حزب در مقابل جمهوری اسلامی يك فاکتور مهم دیگر آن انزوا است. سیاستهای که این حزب را بدفاع از طرحهای احمدی نژاد از جمله طرح یارانه ها

میکشاند، برخورد به جمهوری اسلامی بعنوان حکومتی که دارد متعارف میشود و گویا تا ۱۰ سال دیگر هم سرکار است و باید حزبش را بر آن اساس تعریف کنند که خود این تحلیل مادر تمام آن سیاستهای پاسیفیستی در مقابل اعتراضات مردم را تشکیل میدهد، برخورد به اسلام سیاسی در منطقه از این سر که دارند برای مردم مدرسه درست میکنند و در میان آنان نفوذ دارند که سیاستهای حزب حکمتیست را در قبال اسلام سیاسی به جریانات فرقه ای چپ ضد امپریالیست نزدیک کرد، اینها و سیاستهایی از این نوع این حزب را به چیزی بدل کرد که در انظار بعنوان ظرفی برای مبارزه با جمهوری اسلامی توجه کسی را جلب نکند. او برای رها شدن از محصره ای که خود درست کرده به این متوسل میشود که گویا اساس مساله او تبدیل شدن حزب به يك حزب داخل کشوری و برای پرولتاریای صنعتی است، و انگار طرح این بحث و ترجمه دو مطلب از لنین واقعیت را تغییر میدهد و کسی به شان نزول واقعی آن توجه نمیکند. اولاً معلوم نیست چرا پرولتر صنعتی دنبال حزبی میافتد که طرح یارانه های احمدی نژاد را مثبت میدانند و برای اثبات آن کادر رهبری اش مقاله مینویسد که خواص متعارف شدن سرمایه داری ایران را با تحلیل "مارکسیستی" بزک کند؟ ثانیاً این بحث پرولتاری صنعتی بخاطر نوشته های لنین سر از این حزب در نیاورد بلکه این بحث تمام خاصیتش این بود که به این "رهبری منتخب" که با او همراه نیست بگوید شما برد نمیخورید، باید رفت حزب دیگری درست کرد. مورد دیگر، بحث داخل کشوری شدن کمیته کردستان است که با وجودیکه در متن اختلافات اخیر میگوید که از همان ابتدای تشکیل حزبش به آن تاکید کرده است اما نمیگوید چرا در تمام سالهایی که او لیبر بود صورت نگرفت و گویا مشکل آن امروز به گردن پیر شدن عده ای و ایراد "رهبری منتخب" افتاده است. زمانی که هنوز تحلیل ماندگاری و متعارف شدن این رژیم به خط اصلی کورش مدرسی بدل نشده بود در متن همان سیاستهای نگاه به بالای وی حزبش به طرحهای از قبیل بحران سازی در

سر مرزها روی آورد، جدا از اینکه بحران که سهل است بلکه برای حفظ خود سر مرزها میبایست کمک از کسی میگرفتند، اما زمانیکه شرایط طوری شد که این افق ایجاد بحران در مرزها را کور کرد آنگاه این حزب وارد دوره جدیدی شد که نحوه برخورد به جمهوری اسلامی محصولش را در سیاستهای پاسیفیستی و منزه طلبانه پس داد. بحث درباره دلایل وضعیت امروز حزب حکمتیست و نقش کورش مدرسی در آن بسیار مفصلتر است و به بررسی جداگانه ای نیاز دارد، اما چند موردی که اینجا تیتروار اشاره کردم تاکید بر این نکته دارد که بحران امروز آنها از جنس يك بحران ساختاری است که اساس آن به بن بست رسیدن و پایان خط کورش مدرسی است. خط کورش مدرسی بعد از درگذشت منصور حکمت در حزب کمونیست کارگری ایران در واقع عروج يك خط راست بود که منجر به انشعاب شد، و امروز آنچه اتفاق افتاده افول این خط در خود حزب حکمتیست است که امیدوارم به عروج يك چپ منجر شود و این قطعا مستلزم اینست که خط جدید بتواند با جسارت لازم از سیاستهای راست وی فاصله بگیرد.

بنابراین دلیل اینکه حزب حکمتیست به وضعیت امروز افتاده است بلحاظ سیاسی محصول بن بست خط کورش مدرسی است که این حزب بر اساس آن ساخته شده است. اما از لحاظ تشکیلاتی و اتفاقات اخیر به توضیح دیگری هم نیاز هست. آنچه امروز اتفاق افتاده قطعا تصادفی نیست، محصول عصبیت عده ای و یا زبلی سیاسی آنها هم نیست. او در نوشته اش سطر به سطر به قانون و مقررات و اساسنامه قسم میخورد و از آنطرف تمام قوانین و مقررات را به شیوه کودتا زیر پا میگذارد و تازه آن قسم خوردنها بعنوان نقد و تذکر به طرف مقابل است. واضح است که این يك اسکندال سیاسی و تشکیلاتی هردوست. دلیل آن تماماً محصول همین بن بست سیاسی است که بالاتر اشاره کردم. جالب است که برای توجیه کارشان مجموعه نامه نگاریهای خود را علنی میکنند تا بگوید که حقانیتی پشت کارشان

متمم در جایگاه قاضی...!

از صفحه ۴

خوابیده و بر سر نقض مقررات و غیره قبلاً به آنها تذکر داده است، اما عمل او و اقلیت طرفدارش با این نامه‌ها بیشتر توی چشم میزند. این نامه‌ها جدا از مضمون هر کدام چیز بیشتری از قسم خوردنهای نوشته‌اش نیست بلکه حجم تاکید بر قوانین را زیاد کرده است برای اینکه کل قوانین را مثله کند، او عملاً علیه تمام ضوابط و مقررات حزبی مورد تاکیدش کودتا کرد. بر اساس آنچه اعلام شده، به صرف اینکه توانستند پاسوردهای سایتها را با توطئه عوض کنند آنها را شبانه عوض کردند و صبح اعلام شرایط اضطراری و خلع ید از رهبری کردند! کورش مدرسی خوب میداند که لکه

بزرگی روی پرونده خود گذاشته است، اما از آن صرف‌نظر نکرد بخاطر اینکه تحمل به بن رسیدن خطش و زیر سوال رفتن موقعیت سیاسی اش در این حزب را نداشت. تنها راه برای اعاده آنها را تسخیر حزب معنی کرد و آنرا سازمان داد. شاید در محاسبات مربوط به پیروز شدن و عواقب آن دچار اشتباه شد، هرچه هست این کودتا تماماً نگرفت و کشمکش ادامه دارد. نتیجه اینکه عملاً حزبشان دو شقه شده و عده ای در وسط مانده اند که ببینند به کجا ختم میشود. برای همین دو حزب عراق و کردستان را جلو انداخته اند که طرح را در جیتی که میخواهند تعیین تکلیف بکنند. این دو حزب هم متاسفانه چشمشان را بر این کودتا بستند و طرح مورد نظر جمعی که کودتا کرد یعنی طرح کنگره را مطرح کردند که خود این سرآغاز تنش و درگیری جدی در این دو حزب هم خواهد شد. کورش مدرسی قبول کرد که این سه حزب

اطلاعیه در مورد بحران حزب "حکمتیست"

میشرو مبلغ یاس و بی عملی و خانه نشینی بود و خود را کمونیست و حکمتیست نامید. این ممکن نیست.

امروز بر مبنای اسناد و نوشته‌های منتشر شده چنین به نظر میرسد که بخش اکثریت رهبری این حزب تلاش دارد تا از سیاستهای تا کنونی فاصله بگیرد. گرچه در این اسناد هنوز نشانی از نقد سیاسی و شفاف جتگیریها و مواضع رسمی این حزب بچشم نمیخورد ولی ما هر تلاشی برای کنار گذاشتن و دور شدن از سیاستهای تا کنونی این حزب را گام مثبتی در جهت تقویت چپ و ممانعت از سقوط کامل و غیر قابل بازگشت این حزب در قعر پسیفیسیم و انحلال طلبی راست میدانیم.

راه نجات حزب "حکمتیست" از موقعیت بحرانی و رو به فروپاشی که خود را به آن گرفتار کرده است، نقد و کنار گذاشتن تزاها و سیاستهایی است که از بدو تاسیس تا کنون بر آن حاکم بوده است. بدون چنین گسستی نه بحث و نقد نظری بلکه واقعیات جهان معاصر، این حزب را از عرصه سیاست تماماً جaro خواهد کرد.

حزب کمونیست کارگری ایران

۲۴ آذر ۱۳۹۰

۱۵ دسامبر ۲۰۱۱

باید از سیاستهای خود دست میبشست و یا باید انقلاب را انکار میکرد و اینان متاسفانه راه دوم را انتخاب کردند. در یکسال اخیر انقلابات منطقه - که از نظر مضمون و ابعاد فرق ماهوی با خیزش ۸۸ در ایران نداشت- بی ربطی و ضدیت مواضع این حزب با واقعیات را بیش از پیش عیان کرده است و بحران این حزب در پایه ای ترین سطح ناشی از تناقض میان سیاست و خط حاکم با واقعیات سیاسی دنیای امروز در ایران و در سطح جهانی است.

شکل بروز این بحران، کشمکش حاد میان اعضای رهبری این حزب است که امروز بصورت نوعی کودتای مدافعین سیاستهای تا کنونی حزب، که در اقلیت هستند، علیه بخش اکثریت رهبری حزب خود را نشان میدهد. توسل به چنین شیوه‌های غیر اصولی و ضد کمونیستی خود نشاندهنده بن بست و لاعلاجی مدافعین خط رسمی است. اما مساله بسیار از نقض اصول تشکیلاتی فراتر میرود. مشکل این حزب در نهایت در تناقضی است که میان اسم و عملکرد آن نهفته است. نمیشود در دنیایی که انقلابات و جنبشهای توده ای علیه دیکتاتورپها و علیه نظم سرمایه از شرق تا غرب را فرا گرفته است

بحران داخلی امروز حزبی که خود را حکمتیست مینامد نتیجه گریز ناپذیر سیاستهای راست روانه ای است که از ابتدا نطفه این حزب با آن بسته شد. ما از همان آغاز و در نقطه عطفهای سیاسی متعددی جوهر راست موضوعگیریها و سیاستهای این حزب را، که عمدتاً بوسیله کورش مدرسی تدوین و تئوریزه شده است، علناً مورد نقد قرار داده ایم اما امروز واقعیات قویتر از هر نقد سیاسی و نظری مضمون راست، ذهنی گریزانه و پاسیفیستی سیاستهای این حزب را برملا کرده است. در دو سه سال اخیر، از انقلاب ۸۸ ایران تا امروز، دنیا مدام به چپ چرخیده است و جایی برای تبیینات و جهتگیریهای این حزب باقی نگذاشته است. مواضع و تزاها بغایت راست و بی پایه این حزب نظیر تثبیت جمهوری اسلامی، ختم جنبش سرنگونی، حمایت مردم از جناحهای حکومت، ضعف چپ و دست بالا داشتن راست در جامعه، قدرقدرتی احمدی نژاد بعنوان پرچمدار ناسیونالیسم ایرانی، متعارف شدن سرمایه داری در ایران، تز بحران آفرینی در مرزها و غیره در کوره انقلاب ۸۸ دود شد و بهوا رفت و حزب حامل این نظرات را بر سر این دوراهی قرار داد که یا

مجموعه آثار منصور حکمت را بخوانید!

www.hekmat.public-archive.net

www.wpiran.org

کارل مارکس

سرمایه (کاپیتال)

جلد ۱

ترجمه مجید دویان

تحلیل تعاون تولید کاپیتالیستی

سلمان رشدی، ریچارد داوکینز، ...

از صفحه ۱

جو اسمیت، نیک کوهن و مینا احدی

خطاب به مقامات اتحادیه اروپا تنظیم شد و این نامه را شخصا در ملاقاتی با دفتر رئیس پارلمان و تعدادی از مقامات پارلمان اروپا روز ۶ دسامبر تحویل اتحادیه اروپا دادم.

درخواست شخصیت هایی در این سطح از اتحادیه اروپا برای رسیدگی به پرونده قتل "سلمان رشدی آذربایجان" (رافق تقی) از سوی پارلمان اروپا بسیار جدی تلقی شد و یک روز بعد دفتر رئیس پارلمان اروپا با ارسال يك نامه به من اعلام کردند که رسیدگی به موضوع قتل رافق تقی در دستور نشست پارلمان اروپا در استراسبورگ قرار گرفته است. این دفتر همچنین تصریح کرده بود که این نشست در فاصله روزهای ۱۳ تا ۱۵ دسامبر برگزار میشود. در همین تاریخ یعنی ۱۵ دسامبر جلسه برگزار و قطعنامه ای در رابطه با قتل رافق تقی به تصویب رسید.

قطعنامه شامل این موارد بود:

پارلمان اروپا قتل رافق تقی را بشدت محکوم میکند. از دولت آذربایجان خواسته شد که مواظب امنیت سمیر صداقت اوغلو همکار نزدیک رافق و کسی که علیه او نیز فتوا صادر کرده اند، باشد. در عین حال از تشکیل يك گروه کاری در آذربایجان برای رسیدگی به موضوع قتل رافق تقی استقبال شده و از مقامات جمهوری اسلامی ایران خواسته شده برای پیگیری این پرونده و پیدا کردن قاتلان همکاریهای لازم را با این گروه کاری انجام دهند.

در این قطعنامه خطاب به جمهوری اسلامی ایران اعلام شد که باید جلوی صدور فتوا از طرف مقامات و آیت الله ها برای قتل مخالفین و منتقدین به مذهب را در داخل و یا خارج از ایران بگیرد و در عین حال اتحادیه اروپا به اصل آزادی بیان و آزادی نقد مذهب تاکید کرده و اعلام کرد که افراد باید بتوانند آزادانه افکار خود را بیان کنند و در صورت تهدید شدن، دولتها موظف به حفظ امنیت این

افراد هستند. این يك خبر مهم است. پارلمان اروپا تحت فشار افکار عمومی در آذربایجان ویا توجه به نامه چند شخصیت سرشناس بین المللی و از جمله سلمان رشدی و ریچارد داوکینز و ... به این موضوع رسیدگی میکند و انگشت اتهام را بسوی جمهوری اسلامی ایران گرفته و در مقابل فتوا دادن سران ریز و درشت این حکومت اعلام موضع میکند و از آزادی نقد مذهب دفاع میکند، امری که تا کنون در برخی از قطعنامه ها و اعلام موضع های اتحادیه اروپا زیر لفافه و به نوعی آوانس دادن به جنبش اسلامی همراه بود.

این خبر تا کنون با سانسور و بی اعتنائی رسانه های فارسی زبان روبرو شده است. خبر را فقط رادیو فردا اعلام کرد و طبعاً در مورد نامه مشترک ما و پیش زمینه های این قطعنامه رادیو فردا هم سکوت کرده است.

این سانسور خبری، صرفاً به يك دلیل اتفاق می افتد. سلمان رشدی با مریم نمازی و من این نامه را امضا کرده و رسانه های نان به نرخ روز خورو سانسور کننده فعالیت های ما سرنگونی طلبان، ما آتیست ها و سکولارها و کمونیستها، این بار هم سیاست نخ نمای قبلی را بکار میبرند. اینها کماکان در فضای جنگ سردی به سر میبرند و تلاششان اینست که کوچکترین خبر و یا امکانی برای رساندن اخبار فعالیتهای ما فعالین ضد حکومت اسلامی ایران و مدافعین آزادی مطلق بیان و مدافعین مدرنیته و آینده بهتر برای مردم ایران را جایی درج نکنند.

اینها قبلاً نیز در جریان کمپین سکینه محمدی آشتیانی در حالیکه تایمز گاردین و سی ان ان و همه رسانه های بزرگ و کوچک بین المللی این اخبار را پوشش خبری داده و اسامی فعالین این کمپین و کمیته بین المللی علیه سنگسار را به راحتی مطرح میکردند، ما را سانسور کرده و سیاست تحریم خبری در مورد سازمان دهندگان این کمپین را پیش میبردند. البته رسانه

های فارسی زبان اخبار افرادی همچون شیرین عبادی علیه کمپین دفاع از سکینه را بیشتر پوشش میدادند. شیرین عبادی کمپین نجات سکینه را "مشکوک" تلقی کرده و آنرا به "وزارت اطلاعات" حکومت اسلامی منتسب میکرد و اینرا رسانه های فارسی زبان متعددی با آب و تاب در اوج کمپین سکینه مطرح میکردند. ایشان و شرکای ایشان که در این کمپین متکلم وحده بودن خود را در خطر میدیدندف به بهانه اینکه این کمپین باعث "بی توجهی به موقعیت زندانیان سیاسی" شده است علیه آن حرف زدند. منظور آنها البته کم توجهی به وضع تعدادی از دستگیرشدگان جریان دوم خرداد و اصلاح طلبان حکومتی بود که بعد از "انتخابات" ۸۸ آنها هم زندانی شدند و شیرین عبادی به پاس دوستی و هم جنبشی بودن با این افراد، برای آنها در بین زندانیان سیاسی جایگاه ویژه ای قائل است.

طبعاً ما از همه زندانیان سیاسی دفاع کرده ایم و میکنیم و خواهان آزادی فوری همه دستگیرشدگان و همه اسرای هستیم که در چنگ حکومت اسلامی گرفتار شده اند.

البته همینجا باید تاکید کنم که بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی باید به پرونده همه دست اندرکاران رژیم علیه مردم و نقش تک تک این افراد در يك دادگاه صالحه رسیدگی شود. زیرا بسیاری از همین ها که اکنون اسیر رقبای خود و در زندان هستند در دوره های معینی جز افراد سرکوبگر همین حکومت بوده و علیه مردم مرتکب جنایت شده اند.

اینجا بهتر است تاکید کنم که علت سانسور فعالیتهای ما در رسانه ها و برخی سایتهای فارسی زبان اینست که

بخش بزرگ این رسانه ها کماکان در چنبره اصلاحات رژیم اسلامی و اصلاح طلبان رنگارنگ حکومتی اسیرند و بخش بزرگی از

اینها همچنان درد ضدیت با چپ و کمونیزم و ضدیت با پیشروی جنبش انقلابی و سرنگونی طلبانه و چپگرایانه مردم و جوانان در ایران را دارند.

سایتهای "جنبش سبز" همچون جرس و بقیه، که جز رنگ سبز لجنی، سایت اشان تفاوت ماهوی زیادی با سایتهای وابسته به حکومت اسلامی ندارند، طبعاً اسم سلمان رشدی و ریچارد داوکینز و مریم نمازی را بدلیل مبارزه اینها با مذهب و اسلام بر زبان نمی آورند و بی بی سی و صدای امریکا و بقیه نیز که پرونده طولانی در سانسور انقلابیون و کمونیستها دارندف بطریق اولی در مورد ما نمی نویسند و نمیگویند میادا پخش خبر این واقعه مهم اسم شخصیت های سرشناس و محبوب بین المللی کمونیست در مقابله با حکومت اسلامی ایرانف در دفاع از آزادی مطلق بیان و در دفاع از حقوق انسانی مردم را بر سر زبانها بیندازد.

آنها با کمال میل میکروفون در اختیار پاسداران و حکومتیهای دیروز و یا سازمان دهندگان سپاه پاسداران حکومت اسلامی ایران میگذارند. ساعتها برنامه و امکانات رسانه ای در اختیار کسانی

میگذارند که دستهای خونین خود را شسته و امروز در لباس روزنامه نگار و یا "اصلاح طلب" کفش و کلاه کرده و برای آینده مردم ایران نقشه های شوم میکشند.

اما جهت اطلاع همه این رسانه های نان به نرخ روز خور و فرصت طلب باید بگویم که دوره این نوع ژورنالیسم دارد بسر میرسد. به یمن امکانات اینترنتی و رسانه های اجتماعی و امکاناتی که در دسترس عموم مردم است دیگر بی بی سی و امثال او نمیتوانند برای مردم ایران رهبر تراشی کنند. دیگر نمیتوانند موجود درنده ای مانند خمینی و هیولاهایی این چنینی را با عنوان "رهبرانقلاب مردم" سوار سر مردم کنند. دیگر دوره الیگارشی رسانه ای و سانسور مردم انقلابیف سانسور رهبران و چهره های مدافع حقوق انسانی و کمونیستها، سانسور مدافعان آزادی بیان و برابری و عدالت بسر رسیده و این يك گام بزرگ در رسیدن به يك دنیای بهتر است. سانسور سرنگونی طلبان، آتیست ها و منتقدین مذهب و کمونیستها، جز بی آبرویی برای این رسانه ها چیزی در پی نخواهد داشت، اینرا باید مطمئن باشند.

۱۹ دسامبر ۲۰۱۱

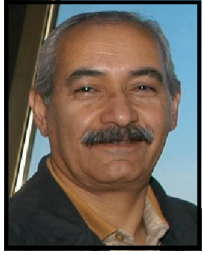
رفاه و خوشبختی همین امروز ممکن است

عامل فقر جمهوری اسلامی است. با سرنگونی این حکومت و با مصادره اموالی که سران رژیم، آیت اله ها، رانت خواران و میلیاردرها غارت کرده اند، میتوان بلافاصله آب و برق و گاز و طب و آموزش و پرورش را برای همه جامعه رایگان کرد. با میلیاردها دلاری که هر ماه صرف زندان و سرکوبگران میشود میتوان برای همه مردم مسکن مناسب ساخت. با کوتاه کردن دست امام جمعه ها و موسسات مذهبی از خزانه مملکت میتوان زندگی شاد و انسانی برای همه کودکان فراهم کرد. نیروی کار و متخصص و امکانات برای خوشبختی همه مردم وجود دارد. باید جمهوری اسلامی را از سر راه برداشت.

برای سرنگونی جمهوری اسلامی و ایجاد جامعه ای انسانی،
برای تحقق رفاه و آزادی و برابری،
به حزب کمونیست کارگری بپیوندید!

اساسی سوسیالیسم انسان است.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است.

در مورد اردوگاه اشرف



عبدل کلپریان

به محل جدید، خواستار این شده است که نیروهای عراقی نباید در اطراف این مکان حضور داشته باشند و ... اما در هیچکدام از این شروط اسمی از تعجیل در روند پروسه انتقال آنان به کشور ثالث وجود ندارد. اینها نشان می دهد که سازمان مجاهدین با طرح این شرطها هدفی جز رسمیت دادن به کمپی دیگر ندارد. آنها تنها بخاطر ابقای چهره اردوگاه اشرف اما اینبار در مکان جدید و با نام کمپ آزادی. این شرط و شروطها در صورتیکه سازمان ملل و دولت عراق آنها نپذیرند، ناشی از بی مسئولیتی سازمان مجاهدین در قبال سرنوشت و جان و زندگی این افراد است. معنای این شرطها از سوی این سازمان یعنی تداوم زندگی نا امن، برده وار، غیر انسانی و نامعلوم برای ساکنین اشرف در عراق.

راه نجات جان و زندگی ۳۴۰۰ نفر از ساکنین اردوگاه اشرف، که قرار است در اردوگاه دیگری مستقر شوند، انتقال داوطلبانه این افراد به کشورهای ثالث و پناهنده پذیر است. این افراد نباید بیش از این در گرداب سیاستهای ارتجاعی و ضد انسانی دولتهای عراق، حکومت اسلامی و سیاستهای سازمان مجاهدین گرفتار باشند. انتقال ساکنین این اردوگاه به کشور ثالث و امن حق مسلم آنان است.

۱۹ دسامبر ۲۰۱۱

تانکهای حکومت عراق به مردم بی دفاع که تا کنون در چند نوبت تعدادی از آنان را بقتل رسانیده اند (نگهدارد. چنین سیاستی باید هر چه بیشتر رسوا، افشا و محکوم گردد.

ماهیت ضد انسانی دولت عراق و حکومت اسلامی بر کسی پوشیده نیست که در به تباهی کشاندن جان و زندگی مردم هر دو کشور کارنامه ای بس قطور و جنایتکارانه را زیر بغل دارند. سیاست سازمان مجاهدین در برخورد به ساکنین اردوگاه اشرف و پافشاری بر حفظ آن نیز ماهیت این سازمان را نه برای افکار عمومی بلکه برای ساکنین این اردوگاه بیشتر از هر زمانی برملا ساخته است. در این ماجرا، سازمان مجاهدین نیز با پای فشردن بر سیاست همیشگی خود مبنی بر به اسارت درآوردن این افراد در میان سیم خاردار، نا امنی شبانروزی، حملات تانکهای حکومت عراق و دهها مشقت و مصیبت دیگر که دامنگیر آنان شده است، پا به پای دولت عراق و حکومت اسلامی، برای جان و زندگی این افراد کمترین ارزشی قابل نیست.

بنا به آخرین خبرها دولت عراق تحت فشار افکار عمومی و پیشنهادات سازمان ملل پذیرفته است که ساکنین اردوگاه اشرف را به نقطه دیگری در اطراف فرودگاه بغداد که شهرکی مسکونی و بجا مانده از محل استقرار سربازان آمریکایی است منتقل کند. در همین رابطه سازمان مجاهدین نیز چنین اقدامی را مشروط به این کرده است که این مکان جدید باید در حفاظت سربازان کلاه آبی سازمان ملل باشد، و بدلیل مسلمان خاندن ساکنین منتقل شده

کمتر از ده روز به پایان مهلت تعیین شده از سوی دولت عراق برای تخلیه اردوگاه اشرف باقی مانده است. جان و زندگی ۳۴۰۰ نفر در این اردوگاه در معرض خطر است. دولتهای ارتجاعی منطقه و در این میان دولتهای عراق و ایران می کوشند تا برای خوش خدمتی به همدیگر، زندگی و جان انسانهایی را که در این برزخ گرفتار آمده اند دستمایه سازش و مصالحه خود کنند. نباید اجازه داد که دولت عراق و ایران بخاطر مصالح ضد انسانی شان، بیش از این به تقویت کابوس وحشت در اذهان افراد اسیر و گرفتار در این اردوگاه ادامه دهند. معاملات آشکار و پنهانی این دو دولت و برای بده و بستانهای سیاسی و اقتصادی شان، جان و زندگی این افراد را با خطر جدی روبرو ساخته است. جان آدمیزاد از منظر حکومتهای فاسد، فاشیست و دیکتاتور هیچگاه کوچکترین ارزشی نداشته و ندارد. این را امروز دیگر همه جهانیان و افکار عمومی بین المللی بخوبی می دانند. باید به این مصالحه افسار زد و مانع از بروز یک فاجعه انسانی شد.

از سوی دیگر و در شرایطی که ساکنین این اردوگاه در میان دنیایی از دلهره و اضطراب شب را به روز و روز را به شب می رسانند، سازمان مجاهدین با مدیدن در بوق تبلیغات همیشگی اش تلاش دارد که این اردوگاه، این کانون مرگ را همچنان حفظ و باز نگه دارد. تلاش دول منطقه در ناپدید گرفتن حق انسانی ساکنین اشرف و پافشاری سازمان مجاهدین در باز نگه داشتن این اردوگاه، به یکسان عمل و سیاستی ضد انسانی علیه ساکنین گرفتار شده در این اردوگاه است. سازمان مجاهدین بجای حفظ اردوگاه اشرف و خلق فاجعه ای انسانی باید به فکر نجات جان افراد و اتخاذ سیاستی در جهت کمک رسانی به افراد این اردوگاه جهت انتقال آنان به کشوری ثالث باشد. اما این سازمان تا کنون کوشیده است این اردوگاه را به هر قیمتی، (ولو به قیمت حمله سربازان و

ما از همه احزاب و سازمانهای مدافع آزادی و حقوق انسانی و از کلیه نهادهای بین المللی مربوط به حقوق مهاجرین و امور پناهندگی میخواهیم که دولت عراق را تحت فشار قرار دهند تا تسهیلات لازم برای انتقال ساکنین اردوگاه اشرف به یک کشور ثالث را فراهم آورد و در اسرع وقت امر انتقال داوطلبانه این افراد به یک کشور امن عملی شود.

حزب کمونیست کارگری ایران
۲۶ آذر ۱۳۹۰
۱۷ دسامبر ۲۰۱۱

قابل توجه عموم! کنگره هشتم حزب کمونیست کارگری ایران برگزار میشود

قابل توجه عموم!

کنگره هشتم حزب کمونیست کارگری ایران در ماه فوریه ۲۰۱۲ در یکی از کشورهای اروپایی برگزار میشود. شرکت در کنگره برای عموم آزاد است. چنانچه مایل به شرکت در کنگره هستید، برای ثبت نام با آدرس زیر تماس بگیرید.

Congress8@gmail.com

قابل توجه اعضای حزب کمونیست کارگری ایران!

هشتمین کنگره حزب در فوریه ۲۰۱۲ (اسفند ۹۰) در یکی از کشورهای اروپایی برگزار میشود. در این مورد، توجه شما را به دو نکته زیر جلب میکنیم:

۱= برای اطلاع از نحوه شرکت در انتخابات مربوط به کنگره، با کمیته و مسئول واحد خود و یا آدرس های زیر هر چه زودتر تماس بگیرید.

۲= در صورتیکه برای انتخابات مرحله سراسری کاندید هستید، لطفا تا تاریخ ۳۰ نوامبر (آذر) از طریق مراجعه به مسئول واحد خود و یا مستقیما با آدرس و تلفن زیر، اطلاع دهید تا نام شما در لیست کاندیداهای نمایندگان مرحله سراسری وارد شود.

مسئول انتخابات کنگره ۸ حزب کمونیست کارگری ایران خلیل کیوان

پیام تسلیت بمناسبت درگذشت دایه حبیبه سفری

تلاش و فعالیت نمود.

متأسفانه اطلاع یافتیم که دایه حبیبه سفری روز جمعه ۱۶ دسامبر ۲۰۱۱ بر اثر بیماری در سن ۸۷ سالگی درگذشت.

دایه حبیبه نمونه مادری دلسوز و فداکار و شخصیتی دوست داشتنی و مبارز در میان همه کسانی بود که او را از نزدیک می شناختند. بدینوسیله درگذشت دایه حبیبه را به خالد رحمتی عزیز، خانواده، بستگان و آشنایان او، از صمیم قلب تسلیت می گویم.

کمیته کردستان
حزب کمونیست کارگری
۱۷ دسامبر ۲۰۱۱

دایه حبیبه زنی زحمتکش و معترض به نابرابریهای نظام سرمایه داری بود. او بخشی از زندگی خود را در صفوف کمونیستها و انقلابیونی که برای سرنگونی رژیم اسلامی و تحقق یک زندگی انسانی مبارزه می کردند بصورت متشکل و سازمانیافته به انجام وظایفی که بر عهده داشت سالها



اخبار هفته

صرفاً حقوقی، بلکه همچنین و در اساس اقتصادی - اجتماعی است.

چه از نظر عملی و اجتماعی و چه از نظر آرمانی و فکری در برابر سرمایه داری، یعنی متاخرترین و مدرن ترین نظام طبقاتی، قد علم میکند.

اصولی که رودروری یکدیگر قرار گرفته اند سازمان یافته است: کارگران و سرمایه داران، پرولتاریا و بورژوازی.

کمونیسم کارگری جنبش پرولتاریا است، طبقه ای که خود محصول عروج سرمایه داری و تولید مدرن صنعتی است. طبقه ای که از فروش نیروی کار خویش زندگی میکند و جز نیروی کار خویش وسیله ای برای تامین معاش خویش ندارد. پرولتاریا برده نیست، رعیت نیست، استادکار و صنعتگر نیست، نه تحت تملک و انقیاد کسی است و نه خود مالک وسائل کار خویش است. هم آزاد و هم ناگزیر است تا نیروی کار خویش را در بازار به سرمایه بفروشد. پرولتاریا، محصول سرمایه داری و صنعت مدرن و طبقه استثمار شونده اصلی در این نظام است.

تقابل این دو اردوگاه در پایه ای ترین سطح سرمنشاء و مبنای کلیه کشمکش های اقتصادی، سیاسی و حقوقی و فکری و فرهنگی متنوعی است که در جامعه معاصر در جریان است. نه فقط حیات سیاسی و اقتصادی جامعه، بلکه حتی زندگی فرهنگی و فکری و علمی انسان امروز که بظاهر قلمروهایی مستقل و ماوراء طبقاتی بنظر میرسند، مهر این صفتی محوری در جامعه مدرن سرمایه داری را بر خود دارند. اردو طبقاتی، اردوی کارگران، با همه تنوع افکار و ایده آله و گرایشات و احزابی که در آن وجود دارد، نماینده تغییر و یا تعدیل نظام موجود به نفع توده محروم و تحت ستم در جامعه است. اردوی بورژوازی، باز با کلیه مکاتب و احزاب سیاسی و متفکرین و شخصیت هائز رنگارنگش، خواهان حفظ ارکان وضع موجود است و در مقابل فشار آزادیخواهی و مساوات طلبی کارگری از نظام سرمایه داری و قدرت و امتیازات اقتصادی و سیاسی بورژوازی دفاع میکند.

اصول اعتقادی و آرمان اجتماعی کمونیسم کارگری بر نقد ارکان اقتصادی و اجتماعی و فکری نظام سرمایه داری متکث است. نقدی از زاویه طبقه کارگر مزدی در این جامعه و به این اعتبار حقیقی و انقلابی. تلقی زحمتکشان و تولید کنندگان غیر پرولتر از آزادی و برابری و سعادت بشر، چه امروز و چه در جوامع پیشین، به ناگزیر انعکاسی از مناسبات اجتماعی حاکم بر جامعه و موقعیت خود آنان در رابطه با تولید و مالکیت است. تلقی برده از آزادی بناچار چندان از لغو برده داری فراتر نمیرفت و تجسم رعیت یا صنعتگر خرده پای شهری از برابری چیزی بیش از برابری در حق مالکیت نمیتوانست باشد. اما، با ظهور پرولتاریا بعنوان توده عظیم تولید کنندگان فارغ از هر نوع مالکیت وسائل تولید، طبقه ای که اسارت و استثمار اقتصادی اش، دقیقاً بر آزادی حقوقی اش بنا شده است، افق آزادیخواهی و برابری طلبی از اساس دگرگون شد. پرولتاریا نمیتواند آزاد شود بی آنکه جامعه بطور کلی از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و تقسیم طبقاتی رها شود. برابری امری نه

کمونیسم کارگری از این مبارزه طبقاتی سر بر میکند. صفی در اردوگاه پرولتاریاست. کمونیسم کارگری جنبش انقلابی طبقه کارگر برای واژگونی نظام سرمایه داری و ایجاد یک جامعه نوین بدون طبقه و بدون استثمار است.

کمونیسم کارگری

اما، نه فقط آزادی و برابری، بلکه حتی آرمان محو طبقات و استثمار، ویژه کمونیسم کارگری نیست. این آرمان ها پرچم جنبش های مختلف طبقات و اقشار محروم در جوامع پیشین هم بوده اند. آنچه کمونیسم کارگری را بعنوان یک جنبش و یک آرمان اجتماعی از تلاش های آزادیخواهانه و مساوات طلبانه پیشین متمایز میکند، اینست که

انتقاد پرولتری به سرمایه داری و جهان نگر و مبارزه سیاسی آزادیخواهانه و رهاییبخش کارگری که قریب دو قرن قبل در شکل مشخص کمونیسم کارگری ظهور کرد، با مارکسیسم به انسجام و شفافیت و قدرت نظری عظیمی دست یافت. جنبش کمونیسم کارگری در تمام طول تاریخ خویش با مارکسیسم و نقد مارکسیستی به جامعه سرمایه داری پیوندی عمیق و ناگسستنی داشته است.

کمونیسم کارگری جنبش اجتماعی است که با ظهور سرمایه داری و طبقه کارگر مزدی شکل گرفت و عام ترین و عمیق ترین شکل انتقاد و اعتراض طبقه کارگر به نظام سرمایه داری و مصائب آن را نمایندگی میکند. اهداف و برنامه عملی این جنبش بر نقد مارکسیستی بنیادهای جامعه سرمایه داری معاصر، بعنوان آخرین، مدرن ترین و پیشرفته ترین شکل جامعه طبقاتی، مبتنی است.

کمونیسم کارگری جنبش جدا از کل طبقه کارگر نیست و منافع جدا از منافع کل طبقه کارگر دنبال نمیکند. تفاوت جنبش کمونیسم کارگری با سایر جنبشها و احزاب کارگری در اینست که اولاً، در مبارزه طبقاتی در هر کشور، پرچم وحدت و منافع مشترک کارگران سراسر جهان را بر میافزاند و ثانیاً، در مراحل و جبهه های مختلف مبارزه طبقه کارگر، مصالح کل جنبش طبقه کارگر را نمایندگی میکند. کمونیسم کارگری لاجرم جنبش پیشرو ترین بخش طبقه کارگر است که شرایط و ملزومات پیروزی و هدف نهایی مبارزه طبقاتی را بدرستی میشناسد و میکوشد بخش های مختلف طبقه کارگر را به میدان بکشد.*

درگیری مردم با ماموران رژیم در نقده

بنا به خبر دریافتی عصر روز چهارشنبه ۲۳ آذرماه یک دستگاه خودرو سمند که مقداری پوشاک به همراه داشته و از پیرانشهر به نقده وارد شده بود، در خیابان ۳۲ متری از جانب چند دستگاه خودرو نیروی انتظامی مورد تعقب قرار می گیرد. این خودرو به همراه محموله داخل آن از سوی ماموران انتظامی رژیم تصاحب می گردد.

مردم شهر نقده نیز پس از اطلاع از این جریان در محل تجمع نموده و با ماموران انتظامی درگیری می شوند که در جریان این درگیری یک تن از معترضان مجروح گردیده است. مردم معترض توانسته اند در پی این درگیری خودرو و محموله آن را از ماموران انتظامی پس بگیرند. ماموران نیز از ترس گسترش اعتراض مردم، محل را ترک و پا به فرار گذاشتند. در پی این واقعه ماموران رژیم ساعت ۱۲ شب به محل وقوع درگیری بازگشته و ۹ تن از مردم منطقه را دستگیر و به مکان نامعلومی منتقل ساخته اند. صبح روز پنجشنبه ۲۴ آذرماه برای آزادی هر کدام از دستگیر شدگان تقاضای وثیقه ۱۰ میلیون تومانی گردیده است.

لازم به ذکر است که مردم ساکن مناطق مرزی برای امرار معاش زندگی خود به حمل و فروش کالا در این نواحی اشتغال دارند و تا کنون بر اثر تیر اندازی مستقیم ماموران رژیم سرکوبگر اسلامی تعداد زیادی از کارگران مرزی جان خود را از دست داده اند.*

انتقال رمضان سعیدی به سلول انفرادی زندان رجایی شهر

رمضان سعیدی اهل ارومیه روز ۲۶ آذرماه به دستور مسئولین زندان رجایی شهر کرج به سلول انفرادی این زندان منتقل شد. رمضان سعیدی که حدود شش سال است در زندان به سر می برد به دستور مسئولین زندان رجایی شهر کرج به قرنطینه این زندان منتقل شد. از علت انتقال او به سلول انفرادی اطلاعی در دست نیست.

رمضان سعیدی از طرف دادگاه انقلاب به اتهام همکاری با احزاب مخالف به ۸ سال حبس محکوم شده است.*

مرگ مادری به هنگام زایمان در میوان به دلیل بی توجهی کادر پزشکی بیمارستان

"ثانیه بالود" مادری که به هنگام زایمان فرزندش در میوان به دلیل عدم توجه کادر پزشکی بیمارستانی در این شهر، جان خود را از دست داد. روز هفدهم آذرماه سال جاری "ثانیه بالود" مادری ۳۴ ساله ساکن یکی از روستاهای اطراف شهر میوان به دلیل عدم توجه کادر پزشکی بیمارستان بوعلی شهر میوان، ساعتی پس از تولد فرزندش، درگذشت. براساس گفته همراهان، وضعیت عمومی ثانیه و فرزندش که بعد از زایمان بطور طبیعی به داخل بخش منتقل شده بودند، مناسب و مطلوب بوده ولی به دلیل عدم توجه پزشکان و رسیدگی نکردن به موقع به وی، بر اثر خونریزی شدید و پارگی رحم چند ساعت بعد از زایمان طبیعی جان خود را از دست داد. خانواده بالود علیه پزشک و بیمارستان بوعلی شهر میوان شکایت کرده اند.*

همکار نشریه ایسکرا: آوات فرخی

E-Mail: awat.farokhi@yahoo.com



مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی!